

جلسه پنجم شرح فرازهایی از دعای ابو حمزه ثمالی

آیت الله علی رضایی تهرانی

شهر سرخس

۱۳۸۵/۰۷/۲۵ هجری شمسی

۱۴۲۷/۰۹/۲۳ هجری قمری

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ تَسْتَعِينُ إِنَّهُ خَيْرُ مُوَفِّيٍّ وَمُعِينٍ.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَحَبَّبَ إِلَيَّ وَهُوَ غَنِيٌّ عَنِّي.»

حمد و سپاس مخصوص خدایی است که با من دوستی می‌ورزد، اظهار علاقه و دوستی به من می‌کند، با این که او بی‌نیاز از من است.

ما انسان‌ها معمولاً با کسی ارتباط و محبت برقرار می‌کنیم که به او محتاجیم، یا احتیاج عاطفی داریم، یا احتیاج جنسی داریم، یا احتیاج برطرف کردن حاجات غذایی داریم. اگر انسان نیازی به کسی نداشته باشد، تا کسی از انسان رفع نیاز نکند، انسان به او احساس محبت نمی‌کند.

خدای متعال به احدی محتاج نیست، وگرنه خدا نیست، خدا یعنی کسی که بی‌نیاز است، بلکه صفت بی‌نیازی مخصوص خدا است. به تعبیر شیخ محمود شبستری در گلشن راز:

سیه‌روزی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد، و الله أعلم

ز احمد تا احد یک میم فرق است همه عالم در این یک میم غرق است

میم امکان، همه موجودات ممکن‌الوجود هستند، ممکن یعنی فقیر.

ز احمد تا احد یک میم فرق است همه عالم در این یک میم غرق است

میم امکان، همه موجودات ممکن هستند، ممکن یعنی محتاج، گدا و نیازمند. خدای متعال بی‌نیاز است و بی‌نیاز بالذات است، به احدی محتاج نیست.

می‌گوید حمد و سپاس ویژه پروردگاری است که «تَحَبَّبَ إِلَيَّ»، با من دوستی می‌ورزد، به من اظهار محبت و علاقه می‌کند؛ «وَهُوَ غَنِيٌّ عَنِّي»، با اینکه از من بی‌نیاز است، نیازی به من ندارد. شاعر گفت:

گر جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبریايش، نشیند گرد

نه اگر کافر گردند، اگر جمله کائنات معدوم شوند، بر دامن کبریايش گرد نشینند. حداکثر چیزی که در شعرهای عرفا آمده است، این است که خدای متعال به ما مشتاق است. ما به او محتاج بودیم، او به مشتاق بود.

«وَلَسْتُ تُظْهِرُ لَوْلَايَ لِمَا أَكُولَاكَ»، تو نبودی، ما هم نبودیم و اگر ما نبودیم، تو جلوه و ظهور نداشتی؛ ما جلوات و ظهورات پروردگار هستیم. پس غناء و بی‌نیازی برای خدا است. با این که به من نیاز ندارد، با من دوستی می‌ورزد، آن هم چه دوستی‌ای!

در حدیث قدسی آمده است که این حدیث قدسی خیلی عجیب است. در حدیث قدسی آمده است که خدای متعال فرمود: «وَيَعْلَمُ الْمُدْبِرُونَ عَنِّي كَيْفَ أَنْتَظَرِي لَهُمْ وَرَفَقِي بِهِمْ وَشَوْقِي إِلَى تَرْكِ مَعَاصِيهِمْ لِمَا تَوَاشَوْا إِلَيَّ^۱». اگر آن‌هایی که به من پشت کردند، می‌دانستند و می‌فهمیدند چقدر من به آن‌ها مشتاقم، آن‌ها از شوقشان به سوی من می‌مردند. خیلی روایت شیرین است.

من دیدم بعضی این روایت را نوشتند و به دیوار جلوی جشمشان زدند. «لَوْ يَعْلَمُ الْمُدِيرُونَ عَنِّي»، آنهایی که به من پشت کردند، اگر می دانستند «كَيْفَ انْتَظَرِي لَهُمْ»، من چقدر به آنها شوق دارم، «لَمَّا تَوَاشَوْقًا»، از شدت شوق می مردند.

انسان چوب جهلش را می خورد که نمی داند خدا چقدر او را دوست دارد. فرمود حمد و سپاس ویژه پروردگاری است که «تُحِبُّ إِلَيَّ»، به من دوستی می ورزد، «هُوَ عَنِّي عَنِّي»، با اینکه به من بی نیاز است.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَحْلُمُ عَنِّي حَتَّى كَأَنِّي لَا ذَنْبَ لِي.»

ماشاء الله، حمد و سپاس ویژه خداوندی است که نسبت به من بردباری می کند، پرده داری می کند، حلم می ورزد، طوری که گویا اصلاً من هیچ خطا و گناهی ندارم.

خدا مرحوم علامه حسینی طهرانی را رحمت کند، ایشان می فرمودند که انسان در دنیا خیلی از چیزها را باید زیرسیلی رد کند، بعد هم با دستشان اشاره می کردند که خداوند به مرد این قدر سیل داده است که خیلی از چیزها را زیرسیلی رد کند. خیلی چیزها را انسان می فهمد. حالا اولیاء خدا که همه عالم برایشان مکشوف است، خیلی چیزها را می فهمیدند و می دانستند اما زیرسیلی رد می کردند. در زیرسیلی رد کردن خدا استاد است، «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَحْلُمُ عَنِّي»، درباره من بردباری و حلم می ورزد، «حَتَّى كَأَنِّي لَا ذَنْبَ لِي»، گویا اصلاً هیچ گناه و خطایی برای من نیست. با این که این چنین نیست، همه انسانها در پیشگاه پروردگار گنهکار هستند، حتی انبیاء (علیهم السلام)، گناه نسبت به هر کس در حد خود او است. گناه انبیاء در حد خود آنها است و مراد دیدن نور وحدت در کثرات است.

پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: «إِنَّهُ يُعَانُ عَلَى قَلْبِي، وَإِنِّي لَا سَتَغْفِرُ اللَّهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً ۲.»

من در روز هفتاد مرتبه استغفار می کنم. در سیره پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) داریم که پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) هر جا می نشست و بلند می شد، ولو کوتاه، جایی رفته بود، در مغازه ای، خانه کسی، درب مسجد، همین که می نشست و می خواست بلند شود، بر نمی خاست مگر این که ۲۵ بار استغفار کند. می فرمود که تیرگی ای در دلم می نشیند، عرفا می گویند که این تیرگی به خاطر دیدن نور وحدت به صورت شکسته در مجالی و مظاهر کثرت است. آن گناه اگر یک روزی نصیب ما بشود، ما یک سجده شکر باید به جا بیاوریم تا روز قیامت، اگر چنین گناهی نصیب ما بشود. گفت:

عاصیان از گناه توبه کنند عارفان از عبادت استغفار

اگر خدا توفیقمان داد و یک روزی بالا رفتیم، از این روزه ها و نمازها و حج هایمان باید چنان غلیظ «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ» بگوییم که اوضاع خراب بوده است.

«فَرَبِّي أَحْمَدُ شَيْءٍ عِنْدِي وَأَحَقُّ بِحَمْدِي»، خدایی که این چنین است که دو سه شب است داریم توضیح می دهیم.

خدایی که «لَا أَدْعُو غَيْرَهُ وَلَوْ دَعَوْتُ غَيْرَهُ لَمْ يَسْتَجِبْ لِي دُعَائِي». اگر غیر از او را بخوانم، جوابم را نمی دهد، اگر غیر او را امید داشته باشم، امیدم را ناامید می کند. به غیر او اعتماد کنم، به من اهانت می کند، من را پست می شمارد.

خدایی که از من بی نیاز است، به من محبت می کند، بردباری می کند؛ «فَرَبِّي أَحْمَدُ شَيْءٍ عِنْدِي»، پس پروردگار من محبوب ترین موجودات نزد من است. «وَأَحَقُّ بِحَمْدِي»، از هر موجودی به حمد و سپاس و ستایش من سزاوارتر است.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَجِدُ سُبُلَ الْمَطَالِبِ إِلَيْكَ مُشْرَعَةً». بارخدایا من درمی یابم راه های مقاصد را به درگاه تو که این راهها راه های شوسه است، راه های آسفالت است، عرب می گوید: «طَرِيقُ الْمُعَبَّد»، راه آماده {است}.

کسانی که حج رفتند، می دانند، بین مکه و مدینه ۴۰۰ کیلومتر راه است، ماشین های بزرگ گاهی با سرعت ۱۴۰-۱۵۰ می روند، جاده عالی، چهار باند، آسفالت {است}. حالا در جاده های کشورهای خارجی با ماشین های جدید که آمده است، گاهی اوقات با سرعت ۴۰۰ کیلومتر در ساعت سرعتشان است. یعنی طرف فاصله تهران-مشهد را دو ساعت و ربع می رود.

حالا اگر جاده خاکی باشد، بهترین ماشین با سرعت ۳۰ بیشتر نمی تواند برود. می گوید که خدایا راه های رسیدن به تو مشرعه است، شوسه است، راه معبد است، راه کسی در راه وارد بشود، راه سختی نیست،

این راه، راه سنگینی نیست.

یکی از رفقای مرحوم علامه حسینی طهرانی (رحمت الله علیه) که خیلی حالات خوشی داشت، سید بزرگواری بود، از دنیا رفت، خیلی حالات خوش داشت. می گفت که من یک بار خدمت حضرت آقا گفتم که آقا اشتباه کردند که نصف راه خدا را ریاضت گذاشتند. حالا چه زمانی این حرف را زده است؟ موقعی که نانش در روغن بود، خیلی حالات خوش، واردات، مکاشفات، مشاهدات، قلب باز، روح سبک {بود}. گفت خدمت آقا عرض کردم که اشتباه کردند نصف این راه را راه ریاضت گذاشتند، این راه عشق و کیف و عیش است، کجا راه ریاضت است؟! چرا؟! چون آن کسی که دارد می کشد، خیلی قوی است، مغناطیسش خیلی قوی است و او خدا است. درست است که ما پر کاهیم ولی آن کهربا خیلی قوی است، آهنربا خیلی قوی است، مغناطیس، مغناطیس بسیار بسیار قوی است. شما دیدید آهنرباها مختلف است، در این بندرها کشتی ها که می آیند بار خالی کنند، گاه چیزهایی را که می خواهند از روی کشتی بلند کنند و بگذارند، چند هزار تن است، جرثقیل می آید، پنجه های جرثقیل آهنربا است؛ می گیرد و بلند می کند و می گذارد.

آهنربای پروردگار خیلی قوی است، چون این چنین است، همه راه ها به سوی او چندباند و آسفالته {است}. «مَنْ أَهْلُ الرَّجَاءِ إِلَيْكَ مُتَرَعَّةً» خدایا من می یابم که چشمه های امید در نزد تو سرشار است. یک موقع انسان وسط یک بیابان یک چشمه ای پیدا می کند، یک موقع در یک دشتی می رود، می بیند چند هزار چشمه، همه هم چند اینچ آب {دارد}.

می گوید که خدایا چشمه های امید در نزد تو بسیار سرشار است. حالا، قرآن مجید، اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام)، عمل صالح، همه این ها چشمه های امید است، انسان به این ها امید دارد.

داماد بزرگ مرحوم علامه حسینی طهرانی (رحمت الله علیه) گفتند که من خدمت آقا نشسته بودم، از مسائل معنوی و روحی و این ها صحبت شد، به آقا عرض کردم که آقا ما که دستمان خالی است، شما دستتان پر است، ولی ما که دستمان خالی است. آقا فرمودند نه، همه دستشان خالی است، ولی یک چیزی هست. عرض کردم چه هست؟

آقا فرمودند که آقای سید جعفر ما به امید زنده هستیم. یک لحظه امید را از انسان بگیرند، انسان نیست و نابود می شود. امید به پروردگار چشمه هایی دارد که این چشمه ها سرشار است.

«وَالْأَسْتِعَانَةَ بِفَضْلِكَ لِمَنْ أَمَّلَكَ مُبَاحَةً»، یاری جستن به فضل تو برای کسی که به تو امید داشته باشد، روا است. همین که به تو امید داشت، این جا بر او روا است که به فضل تو یاری بجوید. در جلسه گذشته عرض کردیم که رجاء از امل برتر است، امل برتر از اُمْنیه است و این سه در روایات و دعاها تأکید شده است اما حمق نه، او مورد نقد اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) است. امل، رجاء، اُمْنیه درجات آرزو است، آرزوهای مثبت، این ها خوب است. این جا الآن داشتیم، «وَمَنْ أَهْلُ الرَّجَاءِ»، امید، حالا می گوید «أَمَّلَكَ»، امل یک درجه پایین تر از امید است.

«وَأَبْوَابُ الدُّعَاءِ إِلَيْكَ لِلصَّارِحِينَ مَفْتُوحَةٌ». خدایا درهای دعا به سوی تو، برای فریادزنان، کسانی که به تنگ آمدند، گشوده است. هیچ مکتبی از مکاتب الهی خالی از عنصر دعا نبوده است، بلکه در روایات آمده است که دعا مخ عبادت است، «الدُّعَاءُ مَخُّ الْعِبَادَةِ»^۳.

دعا یعنی خواندن پروردگار، همه دعاها می خواهد ما را به این جا برساند که ما خدا را بخوانیم. در قرآن مجید یک تعبیری دارد که می فهماند دعا چه مقدار مهم است و آن تعبیر این است: «قُلْ مَا يَعْبُؤُكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ»^۴.

خیلی آیه عجیب است، می گوید که اگر دعای شما نباشد، خدا اصلاً به شما نگاهی نمی کند، توجه نمی کند. «بَلَا يَا اللَّهُ، يَا اللَّهُ» است که رحمت الهی را به سمت انسان می ریزاند، وگرنه خدای غنی بی نیاز، نیازی به انسان نداشت. «قُلْ مَا يَعْبُؤُكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ»^۴.

لذا تأکید شده است که انسان باید اهل دعا باشد، در سیره امیرالمومنین (علیه السلام) داریم که «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَجُلًا دَعَاءً ۵»
 امیرالمومنین (علیه السلام) دائماً اهل دعا بود.

اخيراً بزرگواری، جناب آقای قیومی اصفهانی زحمت کشیده است و ادعیه اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام)، از پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) تا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را جمع کرده است در ۶ جلد، که هر جلد به اندازه این مفاتیحی است که دست من است، قریب به چند هزار صفحه که اگر این ۶ جلد بخواند درست شرح داده شود، علی القاعده ۶۰۰ جلد خواهد شد. درست بخواند شرح داده شود، هر جلد لااقل ۱۰۰ جلد توضیح می خواهد.
 این همه دعا؟

بله، ما به دعا زنده ایم، اصلاً حالا ما بلد نیستیم با دعا کار کنیم، با اسماء الهی کار کنیم، آنهایی که اهلش هستند، مرحوم آقای شیخ حسنعلی با دعا مرده زنده می کرد، ما که بلد نیستیم.
 کافی است طرف یک بویی از اسم اعظم خداوند برده باشد که اهل بیت (علیهم السلام) می دانستند، هر کاری بخواند بکند، خدا را به اسم اعظم بخواند، تمام می شود، به شرطی که لیاقتش را داشته باشد.
 گفت که طرف پیش یک استادی رفت که اسم اعظم می دانست، گفت که آمدم پیش شما اسم اعظم یاد بگیرم.
 گفت تو لیاقتش را نداری، هنوز برای تو زود است.
 گفت نه، چه اشکالی دارد؟
 من به جا مصرف می کنم.

{استاد} گفت که خب، روز جمعه دم درب دروازه برو، صبح برو تا ظهر، هر چه دیدی بیا و برای من تعریف کن تا من اسم اعظم را یادت بدهم.
 گفت خب.

صبح دم دروازه رفت، نشست، مدتی که آفتاب یک مقدار درآمد، نزدیک ظهر، دید یک پیرمردی دارد می آید، بیابان رفته است و مقداری هیزم جمع کرده است، می آید که در شهر بفروشد، خوراک زن و بچه خودش را تأمین کند. این پیرمرد همانطور که می آمد، یکی از این سربازهای حکومتی رسید و با شلاق گفت که هیزم هایت را به من بده.
 گفت که برای چه بدهم؟
 من رفتم و چند ساعت جمع کردم، می خواهم بفروشم، پول زن و بچه ام است.
 {سرباز} گفت نه، بده من بده.
 گفت که نمی دهم.

این هم پایین آمد و هیزمها را گرفت و یک ربع، نیم ساعت به این پیرمرد شلاق زد.
 آن قدر این پیرمرد را زد که خونی شد.
 این بنده خدا هم نشسته بود و نگاه می کرد.
 تمام شد، برگشت و به شهر آمد. فردا پیش این استاد رفت.

{استاد} گفت که چه دیدی؟

گفت که دیروز من نشسته بودم و به جاده خروجی شهر نگاه می کردم. دیدم که پیرمردی هیزم به دوش آمد و یک سوار حکومتی، یک سرباز حکومتی آمد و این جریان {پیش آمد} و همه آن تقصیر شما است، این همه این پیرمرد کتک خورد، تقصیر شما است. اگر زودتر به من اسم اعظم را یاد داده بودید، کاری می کردم، مثلاً آن سرباز را سوسک می کردم.

گفت بدبخت بیچاره، آن پیرمرد که دیدی استاد من است در اسم اعظم، همان که داشت کتک می خورد. نگفتم که تو لیاقت نداری، بلند شود و برو، هنوز زود است.
 یک موقع من گمان می کردم، خیلی از اولیای خدا در فقر شدید بودند، خیلی عجیب است که انسان به مقام ولایت برسد و همه کاری را بتواند با اراده بکند.

اراده کند مثلاً این درب ۲۰۰ کیلو وزنش است، بشود طلا، اراده کند. آن وقت اینطور در فقر دست و پا بزند که مرحوم آقای قاضی {بودند}، با آن عائله سنگین، قریب به ۲۰ تا بچه {داشتند}.

ایشان با شاگردان نشسته بودند، یکی از آقا زاده هایشان می آید که ما می خواهیم غذا بخریم، پول نداریم، مادر من را فرستاده است که پول بگیرم.

آقای قاضی فرموده بودند که نداریم، برو.

او می‌رود و یک برادر بزرگترش می‌آید. می‌گوید یعنی چه که نداریم، بچه داری، پول نداری، این چه وضعش است؟

شروع به داد و قال کردن می‌کند، یک مقدار که حالا آبروریزی می‌کند، آقای قاضی می‌فرماید که در آن گنجی را باز کن، زیر خاک‌های کف گنجی چیزی بود، بردار.

دست می‌زند زیر خاک‌ها و یک لیره پیدا می‌کند، یک لیره عراقی. مرحوم آقا می‌فرمودند که این از معدود مواردی بود که در طول ۶۰ سال عمر سلوکی مرحوم آقای قاضی، یک کار خارق‌العاده کردند. آن هم حالا که می‌خواهد ایجاد کند، یک کیسه ۱۰۰۰ لیره‌ای ایجاد نمی‌کند، یک دانه لیره که حالا بردار و برو و زیاد سروصدا مکن. خیلی با اسماء الهی در عالم می‌شود کار کرد. این را بگویم و بحث را تمام کنم.

کسی علیه امام صادق (علیه‌السلام) خبرچینی کرد. طرف و امام صادق (علیه‌السلام) را پیش منصور دوانیقی آوردند. امام صادق (علیه‌السلام) فرمود که این دروغ می‌گوید، دروغ می‌گوید که من دنبال لشکر و پول و سلاح هستم، این حرف‌ها نیست؛ من مشغول کار خودم هستم.

طرف گفت که نه، شما مشغول این کارها هستید.

حضرت به او فرمودند که قسم می‌خوری؟

گفت بله قسم می‌خورم.

منصور به او گفت که قسم بخور.

گفت بالله.

امام فرمود صبر کن. به منصور فرمود که اجازه می‌دهید من او را قسم بدهم؟

منصور گفت بفرماید.

حضرت جلو آمدند، رو به قبله ایستادند، دست‌های طرف را گرفتند، گفتند اینطور که من می‌گویم بگو. بگو که خدایا از حول و قوه تو بیرون باشم و به حول و قوه خودم متکی باشم. از این جملات آبدار است که دیگر غیرت و غضب خدا را به جوش می‌آورد. یک هفت هشت تا جمله حضرت فرمودند، بعد گفتند که حالا قسم بخور.

حضرت خودشان را کنار کشیدند، تا قسم خورد، مثل اینکه یک نیرویی او را از روی زمین بلند کند و روی زمین بکوبد، به گونه‌ای که تمام استخوان‌هایش خرد شد.

خب منصور ترسید، اطرافیان ترسیدند. منصور رو به امام صادق (علیه‌السلام) کرد و پرسید که آقا چه کار کردی؟! فرقی چه بود؟

حضرت فرمودند که اسماء الهی هر کدام خاصیتی دارد، این قبل از قسم داشت از اسماء رحمان و رحیم و این‌ها استفاده می‌کرد، خب خدای متعال رحم می‌کند.

من طوری او را قسم دادم که دیگر غضب الهی به جوش آمد و خدا انتقام گرفت. اگر انسان بتواند و بداند که در هر مقطعی چگونه باید دعا بخواند و با چه اسماء و به چه کیفیتی {خدا را بخواند}، خیلی می‌تواند با دعا کار کند و بهترین کار هم کار امام صادق (علیه‌السلام) است که حضرت خودش که از حالات خودش که نقل می‌کند، حالات ائمه (علیهم‌السلام) خیلی شیرین است. حضرت می‌فرمایند که من برای حاجتی وضو گرفتم، دو رکعت نماز خواندم. چون مستحب است که انسان حاجتی دارد، وضو بگیرد، دو رکعت نماز بخواند و حاجتش را بطلبد. خدا می‌فرماید این‌جا من اگر حاجتش را ندهم، من جفا کرده‌ام. حضرت فرمودند که وضو گرفتم، دو رکعت نماز

خواندم برای حاجتی، وقتی نشستم که برای آن حاجت خودم دعا کنم، «إِسْتَحْيَيْتُ أَنْ أَطْلُبَ مِنَ اللَّهِ غَيْرَهُ». خجالت کشیدم که از خدا جز خدا بخواهم.

چقدر شیرین است، حاجت برگشت و یک چیز دیگر شد.

مثلاً خواستم دعا کنم خانه به من بدهی، حالا خودت را می‌خواهم؛ «إِسْتَحْيَيْتُ أَنْ أَطْلُبَ مِنَ اللَّهِ غَيْرَهُ».

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».

فهرست منابع

۱. المحجّة البيضاء: ۸ / ۶۲.
۲. مستدرک الوسائل: ۵۹۸۷/۵/۳۲۰.
۳. بحار الأنوار: ۹۳/۳۰۰/۳۷.
۴. سوره فرقان، آیه ۷۷.
۵. الکافی: ۲/۴۶۸/۸.